

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» (احزاب 23)

در رابطه با نظر به حضور تاریخی پدیده‌ی شخصیت شهید حججی «رحمت‌الله‌علیه» در این زمان، بحث بر سر این است که آیا می‌توانیم از طریق نظر به این شهید، وضعیت خودمان را بررسی کنیم؟ به این معنا که با نظر به حضور تاریخی او بینیم در کجا هستیم؟ و به این فکر کنیم که آیا این چنین نیست که حضور و سیره‌ی او، معنای حضور ما در این زمانه است و می‌توانیم با او وارد نحوه‌ای از زندگی شویم که لذات آن زندگی با لذات اهل دنیا متفاوت باشد که به آن لذات، لذات متعالی می‌گوییم که به یک معنا «لذت ترک لذت» است که در مورد آن گفته‌اند:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت ندانی

باز تاکید می‌کنم به این فکر کنید که می‌توان وارد نوعی از لذت شد که با گفتگو نسبت به این شهید به سراغ ما می‌آید و نوعی سعه‌ی وجودی خاصی را به ما عطا می‌کند.

عنوان بحث هست: «شهید حججی، وجدان تاریخی ما و انقلاب اسلامی»، با این فرض که تاریخ ما که همان انقلاب اسلامی است وجدانی دارد و این شهید وجدان آن تاریخ است. وجدان یعنی آن احساسی که هرکس در وجه متعالی خود احساس می‌کند؛ از واژه‌ی «وَجَدَ» می‌باشد. آن احساس و یافتی است که می‌خواهد با ما سخن بگوید و در این رابطه به سراغ ما آمده است. بحث آن طولانی است. همین اندازه یادمان باشد که بناست از طریق این شهید اشاراتی نسبت به حقیقت این دوران به ظهور آید.

روح تاریخی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه»

ملت ما به خصوص جوانان از طریق شهید حججی راه گمشده‌ی خود را در این ظلمات یافتند. شما واژه‌ی گمشده را در نظر بگیرید که اگر آن راه گمشده بود، چگونه با شهید حججی پیدا شد و اگر پیدا بود چرا می‌گوییم گمشده بود. همیشه قصه‌ی حقیقت این طوری است که در عین آن که به یک معنا گمشده است، کافی است کسی بتواند به آن اشاره کند تا از گمشدگی به در آید. به یک معنا می‌توان گفت اشاره به حقیقت گمشده، نوعی افق‌گشایی است؛ افقی که خداوند در مقابل یک ملت قرار می‌دهد تا عده‌ای به سوی آن حرکت کنند و بقیه متوجه آن بشوند. شهید حججی «رحمت‌الله‌علیه» از جمله کسانی بود که متوجه آن افق شد و در آن قدم گذاشت و بقیه را متوجه آن راهی کرد که به ظاهر گمشده بود.

آری! در این تاریخ راه ما راهی است که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشود و حججی‌ها رهروان آن راه هستند و بدین لحاظ در مؤثرترین نحوه‌ی زندگی قرار گرفتند و امید را به جامعه برگرداندند.

بنده بر روی این واژه‌ی «مؤثر» بودن عرایضی دارم از آن جهت که معتقدم تنها راهی که انسان بتواند مؤثر باشد و بتواند حیات حقیقی و فعالی داشته باشد و بتواند نقش‌آفرین گردد، در این تاریخ راهی است که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در پیش روی ما گذاشتند. عجیب است که همین نکته در سخنان شهید حججی هم هست که می‌گوید: دعا کنید مؤثر باشم. این واژه، واژه‌ی روح خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» است در دنیایی که انسان‌ها گرفتار انواع بطالت هستند. راستی هر کدام از ما این مؤثر بودن را در کجا باید جست و جو کنیم؟ شهید خرازی مؤثر بودن را در مسیری که در مقابل خود دید، جستجو کرد؛ و شهید باکری نیز به نحوه دیگری راه مؤثر بودن خود را یافت؛ و شهید حججی یک مرتبه در شرایط دیگری که دیگر

آن شرایط نبود با این مسئله روبه‌رو شد که در این زمانه چکار کنیم که مؤثر باشیم؟ عرض بنده آن بود راهی که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» گشود تنها راهی است که انسان نحوه‌ای از مؤثر بودن را در زندگی‌اش وارد می‌کند. یک روز در مقابل ما هشت سال دفاع مقدس قرار می‌گیرد و با قدم‌گذاردن در آن راه، مؤثر بودن ظهور می‌کند و یک روز دفاع از حریم اهل بیت علیهم‌السلام در سوریه و یک روز مطابق روح و روحیه‌ی ما، ساختن اورانیوم بیست درصد و یا همچون شهید آوینی تفسیر آن‌چه در حقیقت انقلاب نهفته است. وقتی متوجه راهی باشیم که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مقابل ما گشود می‌فهمیم به چه معنا شهید حججی‌ها امید را به جامعه‌ی ما برگرداندند.

«آری! انسان با در راه بودن، هستی خود را معنا می‌بخشد.»

ما سال‌هاست با مهدویت و انتظار معنای خود را حفظ کرده‌ایم به همان معنایی که فرموده‌اند: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ» این راهی است که در مقابل ما گشوده شده و با باقی ماندن در انتظار، «امید» است که به سراغمان می‌آید و این یعنی زندگی در راه. زندگی در راه، تنها زندگی امیدوارانه است.

با قدم‌گذاردن در افقی که مقابل ما قرار گرفته، امید در راه بودن به جامعه برمی‌گردد و از این جهت شهید حججی یک شخص نیست، یک راه است. آن هم در زمانی که از جهتی راه گم شده و بدین لحاظ بود که ملاحظه کردید حضور فداکارانه او برای همه‌ی اقشار جامعه معنا پیدا کرد.

در تاریخی که با حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» شروع شد، همه به دنبال یک راه گمشده‌ای هستند که می‌دانند به تقدیر الهی به میان آمده است. احساس می‌کنند راهی هست اما نمی‌دانند در کجا باید به دنبال آن رفت، این یک امر مسلم است تا

راهی که از حقیقت برخوردار است در ازای ایثار و فداکاری ظهور کند. انقلاب اسلامی حضرت امام راه خود را با فداکاری و ایثار به ظهور آورد و نشان داد این راه، مقابل انسان این تاریخ قرار داده شده که به یک معنا خداوند تقدیر کرد تا ما از طریق ایثارها بتوانیم راهی که باید طی کنیم را بگشاییم، هر اندازه از راز ایثار در این تاریخ صحبت شود جا دارد و همچنان سر به مهر خواهد ماند، زیرا هزاران چهره دارد که تا حال بیشتر از چند چهره از آن به ظهور نیامده؛ جای خودش بحث دارد.

به همان معنایی که اهل البیت علیهم السلام برای کلّ تاریخ، راه و سبیل می‌باشند و شما در دعای ندبه با واژه‌ی «هُمُ السَّبِيلُ» متذکر این امر خواهید بود؛ شهید حججی در این زمانه یک راه شد تا ما متوجه وضعی باشیم که در باطن تاریخ ما مقرر گردیده، و حضرت نایب الامام آیت الله خامنه‌ای «حفظه الله» در موردش فرمودند: «شهید حججی عزیز، حجت خداوند در مقابل چشم همگان شد.»

شما ملاحظه می‌کنید که ذات اهل البیت علیهم السلام یعنی فداکاری و ایثار برای اسلام، هیچ معنایی جز این معنا برای خود قائل نیستند. برای همین حضرت سیدالشهدا علیه السلام ناراحت می‌شوند و به خُرّ می‌گویند تو من را از مرگ می‌ترسانی؟ چون اولین چیزی که در این مکتب نهادینه شده است ایثار و فداکاری است و شهادت یکی از چهره‌های خوب ایثار است و به این معنا راه می‌گشایند چون خودشان راه و حجت‌اند برای آن که کسی سرگردان نماند.

مردم در باطن خود به دنبال حقیقت‌اند و شهید حججی انعکاس روح و روحیه‌ی مردم بود و در واقع مردم، خود گم‌گشته‌ی خود را در او یافتند.

وقتی روشن شد معنای انسان در راه‌بودن است. معلوم است که خداوند در هر تاریخی برای مردم راه را مقدر کرده است، هر چند ممکن است انسان مشغول

بی‌راهه‌ها شود و متوجه آن راه نباشد و آن راه برای او پنهان بماند، ولی شخص یا اشخاصی پیدا می‌شوند تا آن راه را به ظهور آورند و انسان گمشده‌اش را که رجوع به حقیقت است در آن افراد مثل شهید حججی پیدا کند.

«در هر زمانه‌ای ندهایی هست که تلاش دارند خود را به گوش‌ها برسانند. مگر می‌شود کسانی که درد پوچی دوران را احساس می‌کنند وقتی با زلال‌ترین درمان در تاریخ خود روبه‌رو می‌شود آن را نشناسد؟!»

ندهایی که در هر زمانی تلاش دارند خود را به گوش‌ها برسانند، وجدان تاریخی آن ملت هستند که در مظاهری به ظهور می‌آیند و شهید حججی وجدان تاریخی این مقطع از انقلاب اسلامی شد و مردم از طریق او ندهایی را در جان خود شنیدند. اگر کسی دوران خودش را بشناسد و عارف به زمانش باشد می‌فهمد زلال‌ترین درمان همین راهی است که شهدا در مقابل ما قرار دارند یعنی «ایثار و فداکاری» و همین راه است که در رخداد اربعینی سال‌های اخیر به یک شکل ظهور می‌کند و در جریان کمک به سیل‌زدگان به نحوه‌ی دیگری به ظهور می‌آید. در دوران جدایی و بیگانگی با حقیقت، شهید حججی تذکر عبور از این دوران است و این ورق دیگری از تاریخ به‌صحنه آمدن ابعاد درونی انقلاب اسلامی است. رفقا به بنده می‌فرمودند گویا از زمان شهید حججی به بعد بنده حرف‌های دیگری می‌زنم. بنده سخن دیگری نمی‌گویم، عرض بنده این است که ورق دیگری از صحیفه‌ی انقلاب اسلامی به ظهور آمده است که این ورق را هم باید بخوانیم. این ورق هم مثل سایر ورق‌های این صحیفه‌ی مبارک، ورق عجیبی است. ملاحظه کنید که چگونه انقلاب اسلامی شما را به دفاع مقدس کشاند و در آن صحنه، ملت ما غوغا کردند. در سنت حضور تاریخی انقلاب اسلامی دفاع مقدس به ظهور آمد و سرمایه‌ای شد که ما سال‌ها از آن تغذیه می‌کنیم و در دل آن سنت

حضور در سوریه پیش آمد و این ورق دیگری بود از سنت حضور تاریخی انقلاب اسلامی و مطمئن باشید این راهی است که همچنان به نور ایثار ادامه می‌یابد و انسان‌ها را از بیهودگی به مؤثر بودن می‌رساند.

انقلاب اسلامی و آینده‌ای دیگر

ورق دیگری از به صحنه آمدن ابعاد درونی انقلاب اسلامی برای آن که آینده‌ی ما در گشودگی روشنی گاه انقلاب اسلامی تیره و تاریک نماند.

ما در دفاع مقدس تا این جا آمدیم که اگر دوباره به ما حمله کردند به زیباترین شکل یعنی ایثارگرانه در دفاعی که همراه با انگیزه‌ی قدسی بود مقابله کنیم. اگر ما در صحنه‌ی دفاع از خود با نظر به حقیقت وارد نمی‌شدیم آینده‌ی ما به این زلالی و صفا نمی‌بود. با این همه ما در دفاع مقدس آینده‌مان را به همین اندازه می‌دیدیم که اگر مجدداً حمله شود ایثارگرانه و به صورت قدسی به میدان می‌آییم، اما در حال حاضر ورود ما به دفاع از حریم اهل البیت علیهم‌السلام در سوریه قضیه تغییر کرده است. ما در جایی حاضر شده‌ایم که بناست ورق دیگری از انقلاب اسلامی شکوفا شود و در این راستا باطلی از بین برود؛ آری! این ورق دیگری از به صحنه آمدن ابعاد درونی انقلاب اسلامی است. در صحنه‌ی حضور شهید حججی باید آینده‌ی دیگری را به تماشا نشست. آینده‌ای که فقط محدود به دفاعی ایثارگرایانه با انگیزه‌ی قدسی نیست، بلکه به میان آوردن این حکم خداست که می‌فرماید:

«فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه/12)

ما تا دیروز آینده‌ی خود را در دفاع مقدس به تماشا می‌نشستیم. بوش رئیس جمهور سابق آمریکا را که می‌گفت همه‌ی گزینه‌ها روی میز است مسخره می‌کردیم. چون آن آینده‌ای که در نظر داشتیم چیزی نبود که او بتواند با حمله‌ی

نظامی به ما آن را تیره و تار کند. ولی در حال حاضر خداوند یک آینده‌ی دیگری را در مقابل ما گشوده است.

«در صحنه‌ی حضور شهید حججی باید آینده را به تماشا نشست، نه

آن که آن قلّه را منزل گاه خود بپنداریم و به امروز خود مشغول شویم.»

آری! گذشته‌ی ما قلّه‌ای است بس بزرگ که باید بر فراز آن ایستاد، اما افقی

دیگر در میان است و آن افقی است که شهید حججی مأمور ظهور آن بود.

عرض بنده این است که قلّه‌ی دفاع مقدس، قلّه‌ی بزرگی است. یعنی قلّه‌ای

است بس بزرگ که باید بر فراز آن ایستاد. این مربوط به گذشته‌ی ما نیست، چیزی

است که پیش روی ما قرار دارد. بنده معتقدم در روزهای آخر دفاع مقدس هرگز

باور نمی‌کردیم در قلّه‌ی دفاع مقدس افقی در مقابل ما گشوده می‌شود که تا این

اندازه در منطقه حاضر می‌شویم و عمق راهبردی ما چنین چیزی می‌شود. تصورمان

این نبود که استعداد این نحوه حضور را هم داریم. این استعداد به صورت بالقوه در

انقلاب اسلامی بود و به اندازه‌ای که متوجه‌ی ذات انقلاب و جایگاه قدسی ولایت

فقیه می‌شدیم آن را احساس می‌کردیم و متوجه‌ی ادامه خود می‌شدیم.

شهید حججی ادامه‌ی خود را در باقی ماندن زیر سایه‌ی مقام معظم رهبری «حفظه‌الله»

معنا کرد، لذا در وصیت‌نامه‌ی خود می‌گوید: «بدانید من به یقین رسیده‌ام که امام

خامنه‌ای نایب بر حق امام زمان علیه السلام است.»

در مورد انقلاب اسلامی و راز راهبردی آن در منطقه و در این تاریخ می‌توان

بسیار سخن گفت، ولی بنده معتقدم این جمله که آن شهید بزرگوار گفت، بسیار

کارساز آمد. راستی چرا شهید حججی، ادامه‌ی خود را در باقی ماندن زیر سایه‌ی

مقام معظم رهبری معنا کرد؟ ریشه‌ی این نوع معنابخشی در کجا نهفته است؟ جز

این است که همه‌ی انسان‌ها به دنبال معنابخشیدن به زندگی خود هستند ولی

نمی‌دانند عامل قوام زندگی چیست و در کجا است؟ مگر آن که بیابند تنها ذیل انسان کامل می‌توان زندگی را معنا بخشید و در زمان غیبت انسان کامل، نائب اوست که چنین بهره‌ای را به بشریت عطا می‌کند. چه معنایی است زیر سایه‌ی مقام معظم رهبری که می‌گوید به یقین رسیده‌ام که امام خامنه‌ای نایب بر حق امام زمان عجل الله فرجه است؟

«حال ما هستیم و آینده‌ی انقلاب اسلامی که در مقابل ماست و ما می‌توانیم وجود خود را به عنوان آزادترین موجود از غبار مفاهیم انتزاعی در معرض تشعشعات نور حقیقت این دوران احساس کنیم.»

بالاخره سؤال بنده این است که ادامه‌ی خودمان را کجا پیدا کنیم تا ادامه‌ی راضی‌کننده‌ای باشد؟ ممکن است تعبداً بگویی رهبر انقلاب، چون فقیه است باید دستوراتش را شنید، بسیار خوب؛ ولی با این نگاه کسی شهید حججی نمی‌شود، زیرا تشعشعی از حقیقت در مقابل انسان قرار نمی‌گیرد تا خود را ذیل آن تشعشع ادامه دهد. در این حالت انسان رسیده است به این که ادامه‌ی خود را باید آزاد از مفاهیم انتزاعی، ذیل تشعشع حقیقت دنبال کند. جملات شهید حججی جملاتی نیست که با روحیه‌ی دوگانگی بین او و حقیقت نوشته شده باشد. اصلاً حقیقت او را در بر گرفته است و دارد بر اساس آن تنفس می‌کند. این یعنی آزاد شدن از غبار مفاهیم انتزاعی که در اصطلاح فلسفه‌ی غرب به آن متافیزیک می‌گویند؛ متافیزیک تفکری که نسبت به حقیقت آگاهی دارد، ولی در عین دوگانگی بین انسان و حقیقت. در مورد شهداء این حرف‌ها نبود و نیست. رفقای ما که می‌خواستند به جبهه بروند این حرف‌ها نبود که بخواهیم بگوییم قصدشان چه بود و یا بر اساس چه انگیزه‌ای رفتند. قصه‌ی جانی بود که در معرض تشعشعات حقیقت سر از پا نمی‌شناختند. احساسی متعالی آن‌ها را به صحنه آورده بود. حضوری به میان آمده

بود ماورای این حرف‌ها. نسبتی خاص با امام و مقام معظم رهبری پیدا کرده بودند که آن نسبت، هم‌معنایی بود که آن‌ها به دنبال آن بودند و لذا برای آن که لبخندی بر لب امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بیاید؛ تا مرز شهادت جلو می‌رفتند.

«اگر می‌خواهی به آن آینه‌ای بنگری که به حقیقت اشاره دارد؛ در

تاریخی نظر کن که شهید حججی را به ظهور آورده است.»

روی این جمله باید فکر بفرمایید، راستی! شهید حججی یک تاریخ است که به صورتی بسیار روشن به صحنه آمده است. ما با کدام چشم باید به این آینه‌ی تاریخ خود بنگریم تا در وجود او هم‌معنایی ظرائف تاریخ خود را ببینیم؟ این آدم چه آدمی است که می‌تواند این چنین خاطره‌ی قوم ما را به ظهور آورد؟ این چه نحوه بودنی است که این همه قدرت به ظهور آوردن دارد که درباره‌اش می‌توان گفت اگر می‌خواهید به آینه‌ای نگاه کنید که حقیقت این دوران را نشان دهد، به تاریخی نگاه کن که شهید حججی را به صحنه آورده است. «حضور تاریخی»، معنای عجیبی است. بنده بسیار امیدوارم که بتوانیم از طریق آینده‌ای به نام شهید حججی حضور تاریخی خود را احساس کنیم. سال‌های سال بود که با خود می‌گفتم آیا می‌شود زمانی ما معنای حضور تاریخی خود را احساس کنیم. حضور تاریخی یک احساس و یافت است و کار آسانی نیست و نمی‌شود آن را معنا کرد، وقتی می‌خواهید آن را معنا کنید مخاطب شما حیران می‌شود که این چه کلمات و ادبیاتی است. سال‌ها بود به این فکر بودم که چگونه معنای حضور تاریخی را می‌توان گوشزد کرد و فکر می‌کنم شهید حججی راه را گشوده است. در همین رابطه می‌توان گفت:

«اگر می‌خواهی به آن آینه‌ای بنگری که به حقیقت اشاره دارد؛ در تاریخی نظر

کن که شهید حججی را به ظهور آورده است.»

باز تأکید می‌کنم حضور تاریخی، احساس عجیبی است. اگر کسی دغدغه‌ی دیدن «وجود» را در موجود داشته باشد، می‌تواند با بنده همراه و همدل باشد و به جستجوی احساس حضور تاریخی در جان خود پردازد تا بیابد آن چیزی که ما به آن انقلاب اسلامی می‌گوییم که چگونه او را در بر گرفته، و شهید حججی مظهر آن جان‌هایی است که انقلاب اسلامی آن‌ها را در بر گرفته است.

عموماً ما انسان‌ها «موجودین» هستیم، در حالی که تاریخ ما با محمد و آل محمد علیهم‌السلام به ظهور آمده که به ما گفته‌اند عالم آیات الهی است و حقیقتی در دل این موجودات به ظهور آمده است. به یک معنا «وجود» در این موجودات به حضور تاریخی که یک معنا از همین نوع است یعنی حقیقتی در دل رخداد انقلاب اسلامی به ظهور آمده و همان طور که تاریخ انسان‌ها را فرا می‌گیرد، تاریخ در این دوران به صورت انقلاب اسلامی ما را فرا گرفته و اگر هوشیاری به خرج دهیم آن نوع «دربرگرفتنگی» را احساس می‌کنیم و این همان احساس حضور تاریخی است.

اگر کسی دغدغه‌ی دیدن «وجود» را در «موجود» داشته باشد، بداند این بدون پیکار بین آن‌چه این حضور را پنهان می‌کند و بین آن‌چه با تمام وجود حتی با شهادتش، تلاش می‌کند آن را به ظهور آورد؛ ممکن نیست.

پیکاری در میان است، بین حجاب حقیقت و ظهور حقیقت و این پیکار، شرط حضور تاریخی است. با توصیه‌های عادی و تفکر فلسفی این مسئله حل نمی‌شود. اگر هم فلسفه با ما سخن می‌گوید از این جهت سخن می‌گوید که ما متذکر شویم چیزی می‌خواهد «وجود» را در «موجود» پنهان کند و راهی هست که در «موجود»، «وجود» را ببیند. «وجودینی» یک نوع بصیرت است و پیکاری را به همراه می‌آورد. پیکار آن‌چه حجاب ظهور حقیقت است با آن‌چه حقیقت یا «وجود» را در خود پنهان می‌کند. پیکار آن‌که می‌خواهد «وجود» را با «پنار» آشکار کند با آن‌که

تلاش می‌کند با خودنمایی حقیقت را به خفا ببرد. پیکار بین خفا و ظهور حقیقت است.

اگر کسی دغدغه‌ی دیدن «وجود» را در «موجود» داشته باشد بداند این بدون پیکار بین آنچه این حضور را پنهان می‌کند و بین آنچه با تمام وجود حتی با شهادتش، تلاش می‌کند آن را به ظهور آورد؛ ممکن نیست. معنای حضور تاریخی تنها از این طریق ممکن است و از این طریق ظلمات دوران که همان حجاب حقیقت است از میان می‌رود، چیزی که شهید حججی با کار خود به میان آورد تا ظلمات داعش از میان برود.

امکان تحقق پیکاری که عرض شد در درون هر کدام از ما هست و ما با احساس حضور تاریخی خود می‌توانیم آن را درک کنیم.

باز حق دارید از بنده سؤال کنید این حضور تاریخی که بر آن تاکید می‌شود به چه معناست؟ به این نکته فکر کنید که عرض شد «این در درون شما اتفاق افتاده است» و چون مطلب را در درون خود احساس می‌کنید نوعی یگانگی با شهید حججی در خود احساس می‌کنید، زیرا این پیکار از طریق آن شهید در این تاریخ به ظهور آمد.

«شهدا به طور کلی، به خصوص شهید حججی با عمل خود چنین حضور تاریخی را به نمایش آوردند و ما وظیفه داریم با به فهم آوردن چنین حضوری، خود را در این تاریخ حاضر کنیم.»

به نظر بنده روایت «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ مِنْ دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ» را می‌توان طور دیگری فهمید. عموماً روایت را این‌گونه می‌فهمیدیم که علماء بودند که شهداء را به صحنه آوردند. حال به این تفسیر نظر کنید که می‌گوید علماء باید جایگاه تاریخی شهداء را برای انسان‌ها مفهوم کنند. وظیفه‌ی ما است که نشان دهیم شهداء چه راهی را در

مقابل بشریت گشودند، باید تلاش کنیم آن را مفهوم نمائیم. شهداء کار خود را انجام دادند و راه را نشان دادند از این به بعد «مِدَادُ الْعُلَمَاءِ» است که باید بالاتر از کاری که آن‌ها کردند، یعنی به فهم آوردن آن حرکت را به عهده بگیرند و این کار، یعنی کار امثال شهید آوینی‌ها از کار شهدا افضل است.

عرض شد می‌توانیم حضور تاریخی خود را با پیکاری این چنین که در درون هر کدام از ما اتفاق افتاده است درک کنیم. امیدوارم با درک جایگاه انقلاب اسلامی هرچه بیشتر به این امر مهم دست یابیم.

این قصه‌ی همگان است

«این انقلاب اسلامی است که از افق بلند این تاریخ چون ستاره‌ای سوسو می‌زند و خیر از حضور نوری می‌دهد که در حال طلوع است تا هرچه بیشتر بنیاد روحانی بشر امروز را روشن نماید. و تازه آغازیدن گرفته تا آن که عصر ولایت خود را شکل دهد.»

فکر می‌کنم به کمک سخنان شهید آوینی بتوان به فراز فوق فکر کرد، آن‌جا که می‌گوید:

«انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر جدیدی در کره‌ی زمین است که دیر یا زود آثار تحقق آن را در جهان آینده خواهیم دید. این انقلاب صرفاً با وجه سیاسی تمدن غربی یعنی امپریالیسم رو در رو نیست. همان طور که پیش از این عرض شد، مثل این سخن، مثل آن است که بگوییم: «ما فقط با دندان‌های غول می‌جنگیم و به بقیه‌ی اعضایش کاری نداریم.» آیا می‌توان فقط با دندان‌های غول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ انقلاب اسلامی ایران آغاز عصر فرهنگی جدیدی در عالم و سرمنشأ تحولی

فرهنگی است که در آینده بنیان همه چیز را، از اقتصاد و هنر گرفته تا

سیاست و تمدن، زیر و رو خواهد کرد و طرحی نو در خواهد افکند.»

ریشه‌ی همه‌ی تحولات ظاهری فردی و اجتماعی در تحولات اعتقادی است و

به‌همین علت است که حقیر با یقین کامل و با اطمینانی اینچنین، درباره‌ی آینده‌ی

جهان سخن می‌گویم، چرا که اکنون امت مسلمان بار دیگر به پیمان نخستین

خویش با آفریدگار جهان بازگشته است، به عهد الست: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» و

این عهد أَلَسْتُ، خورشیدی تازه را در آسمان تاریخ متولد ساخته است که نور آن

سراسر جهان را در خواهد نوردید و بنیان همه‌چیز را دیگرگون خواهد ساخت.

با توجه به آنچه شهید اهل قلم گوشزد کرد، به رویداد توجه همگانی به شهید

حججی فکر کنید. ای کاش شهید آوینی زنده بود و آنچه را در افق تاریخی ما

سوسو می‌زند عیناً مشاهده می‌نمود.

«رویداد توجه همگانی به شهید حججی نشان داد چگونه قصه‌ی آن

شهید در نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، قصه‌ی

همگان است و شخصیتی که از طریق انقلاب اسلامی آن شهید را در

برگرفته شخصیت همه‌ی آن‌هایی است که آن شهید را تشییع کرده‌اند.»

آری! قصه‌ی شهید حججی قصه‌ی همگان است، هرچند روزمرگی‌ها موجب

فراموشی‌مان می‌شود ولی چیزی نمی‌گذرد که با صحنه‌هایی روبه‌رو می‌شویم که

بازگوکننده‌ی چیزی است که فراموش کرده بودیم و به خود می‌آئیم. راستی اگر

پدیده‌ی شهید حججی و آن استقبال و توجه همگانی نبود ما فکر می‌کردیم که

هنوز در دوره‌ای هستیم که انقلاب اسلامی آغاز آن بوده است؟ بعضی‌ها گمان

می‌کردند دوره‌ی حضور انقلاب اسلامی مربوط به سال‌های دهه‌ی 60 بود، ولی با

تشییع با شکوه آن شهید معلوم گشت عهد دیگری بین ما و حقیقت این دوران

هست به غیر از آنچه فرهنگ مدرنیته بر بشریت تحمیل کرده است. آری! در مرحله‌ی عسرت نسبت به حقیقتِ دوران خود یعنی انقلاب اسلامی قرار گرفته‌ایم ولی عهد ما با آن حقیقت همواره پایدار است. ما در غیبت حضرت مهدی علیه السلام یک نحوه در عسرت هستیم، ولی گمان‌مان این بود که عهدمان با مهدی علیه السلام از بین رفته است. ولی با انقلاب اسلامی معلوم شد با همه‌ی تبلیغات آلوده‌ی نظام شاهنشاهی، ما بر عهد خود با امام‌مان پایدار بوده‌ایم. رویدادِ توجه همگانی به شهید حججی نشان داد عهد ما با انقلاب اسلامی خیلی عمیق‌تر از این است که فکر می‌کردیم. شواهدی که حکایت از توجه همگانی ملت ما و حتی مردم عراق و لبنان و شیعیان پاکستان و کشمیر به رویداد شهید حججی می‌کند در حدّ یک دایرةالمعارف است و این باید ما را به اندیشه و تفکر نسبت به تاریخی که در آن به سر می‌بریم راهنمایی کند. به عنوان نمونه در پایانه‌ی جزابه که می‌خواستیم جهت سفر به کربلا در موسم حرکت اربعینی جلو برویم، کاروان‌ها با هجوم می‌آمدند و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند. خلاصه همه‌های بود. یکی از مسئولان کاروان‌ها خواست با فشار، کاروانش را لابه‌لای کاروان ما جلو ببرد. یکی از خانم‌ها به مسئول آن کاروان گفت با این کار شما، کاروان ما دو نصف می‌شود. چرا این‌گونه عمل می‌کنید؟ او گفت مگر شما چه کسی هستید؟ یک مرتبه یکی از خواهران گفت آخر همسر شهید حججی در کاروان ماست. به امام حسین علیه السلام قسم یک‌دفعه به طوری غیر قابل باور خجالت‌زده شد و عقب کشید. یک آدم عادی آن طور عقب می‌کشد به خاطر شهید حججی. ماتش برد، گویا فلج شد. رئیس کاروان که یک آدم عادی است و تعالیم عالی‌ه ندارد. با دیدن آن صحنه به خود آمدم که ما هنوز جاهایی را فتح نکرده‌ایم ولی خدا فتح کرده است.

اجازه دهید نمونه‌ی دیگری را که خبرگزاری فارس با او مصاحبه کرد بیاورم تا معلوم شود چرا باید گفت قصه‌ی آن شهید نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، قصه‌ی همگان است.

خانم مازندرانی این طور شروع می‌کند: 32 سال سن دارم و خدا را شکر می‌کنم که امروز می‌توانم بگویم که یک محجبه هستم؛ حالا هم وقتی بدحجابی‌ها را می‌بینم به خودم جرأت نمی‌دهم کسی را نصیحت کنم یا عقایدم را به او تحمیل کنم. دو پسر 14 و 16 ساله دارم که حاضر نمی‌شدند در جمع‌ها همراهم باشند و یک دختر 3 ساله دارم که لباس‌هایش را با خودم ست می‌کردم و ناخواسته عقایدم به او تحمیل می‌شد. همیشه فکر می‌کردم حجاب، عقب‌ماندگی و تحجر است و باحجاب‌ها را به سُخره می‌گرفتم. در محرم امسال، اتفاقی، مسیر زندگی مرا تغییر داد، هیچ شناختی نسبت به شهدای مدافعان حرم نداشتم و بر این باور بودم که آن‌ها خودخواه هستند که از خانواده‌ی خود می‌گذرند تا در کشوری دیگر کشته شوند؛ تا این که شبی به یکی از شهدای مدافع حرم وقتی در حال ذبح او بودند، توهین کردم. شب چهارم محرم در عالم خواب دیدم چند تا خانم محجبه، چادری را به من هدیه کردند، حیران از خواب برخاستم، دوباره به خواب رفتم، باز هم همان خانم‌ها را دیدم که مقنعه سرم گذاشتند و پیشانی مرا بوسیدند، نسبت به این کارشان معترض شدم، باز هم از خواب بلند شدم، رفتم خواب را برای همسرم تعریف کنم اما شنیده بودم که خواب بد را تعریف نمی‌کنند. خوابیدم تا این که صبح از خواب بیدار شدم اما باز هم متقاعد نشدم که این خواب بد را برای کسی تعریف کنم. ساعاتی از صبح نگذشته بود که باز هم خواب به سراغم آمد، این بار در خواب، شهید مدافع حرم محسن حججی را که پرچمی به دستش بود

دیدم، خودش را معرفی کرد و گفت: آرزویم شهادت بود، من سرم رفت تا روسری‌ات نرود، اگر حجابت را رعایت کنی نزد خدا عزیز می‌شوی و... قبل از این خواب اصلاً شهید حججی را نمی‌شناختم، در فضای مجازی به دنبال نامش رفتم تا این که عکس‌های بی‌سر او را دیدم، زندگی‌اش را مطالعه کردم و صحبت‌ها و نگرانی‌هایش را در مورد حجاب شنیدم. پس از شناخت کامل شهید، منقلب شدم و دیگر اشک امانم نمی‌داد، خواب را برای همسرم تعریف کردم و گفتم: «می‌خواهم چادری شوم». همسرم گفت: «اگر می‌خواهی مدت کوتاهی به طور احساسی چادر بگذاری و دوباره از کار خودت پشیمان شوی، این کار را اصلاً انجام نده.»

همچنان در پی تعبیر کردن خوابم بودم و احساس می‌کردم تعبیر خوابم این است که باید چادری شوم. همسرم مرا از چادری شدن منع می‌کرد، بین دو راهی بودم که این بار در همان روز مجدداً در عالم رؤیا شهید حججی را دیدم، هدیه‌ای به من داد که با پارچه سبزی آن را پوشانده بود، وقتی که پارچه را کنار زدم، سر بریده او را دیدم، با وحشت از خواب بلند شدم و در همان لحظه تصمیم نهایی‌ام را گرفتم که هر طوری شده باید چادری شوم.

بدون این که آرایش کنم به فروشگاه حجاب که نزدیک محل کارم بود، رفتم تا چادر و مقنعه بخرم، فروشنده مرا نشناخت، وقتی خودم را معرفی و خوابم را برای او تعریف کردم، خیلی خوشحال شد.

بعد از این ماجرا پوستر شهید را به شیشه مغازه‌ام زدم، هر کسی اگر حرف یا طعنه‌ای می‌زد، دلم می‌خواست با تمام وجودم از شهید حججی دفاع کنم. همسرم یک روز از من حمایت می‌کرد و یک روز نیز به دلیل حال و روز گذشته‌ام

سکوت می کرد، این در حالی بود که دیگر به فرزندان، همسر و مال دنیا تعلق خاطر گذشته را نداشتم.

یک روز همسر پیشنهاد داد تا با هم به شهر شهید حججی «تجف آباد» برویم، چند نفر از آشناها هم راغب شدند که با ما بیایند، در خبرها آمده بود که قرار است پیکر شهید حججی را به اصفهان بیاورند. 35 نفر آماده‌ی رفتن به اصفهان شدیم، همسر و پسر من نیز تصمیم گرفتند به مراسم پیاده‌روی کربلا بروند. عازم سفر شدیم، وقتی رسیدیم، دیگر آرام و قرار نداشتم و بی تابانه سراغ مزار شهید حججی را گرفتم، از جمع جدا شدم و دوان دوان به سوی مرادم گام برداشتم، از ورود به بارگاه جلوگیری می کردند، در صف انتظار بودم، از زردها بالا رفتم تا این که قبر او را دیدم. با اشک و ناله از آن‌ها خواستم تا بگذارند به کنار قبر بروم، سنگ قبری که تازه آن را نصب کرده بودند، ابتدا اجازه نمی دادند بروم، اما با اصرار نزدیک مزار شهید شدم، به شهید حججی گفتم دیگر حرف‌هایت را عملی کردم، از این پس خودت محافظتم کن.

بعد از زیارت او احساس می کردم سبکبال شده‌ام و هیچ نگاه بدی دور و برم نیست، در همان اوضاع ناگهان از حال رفتم و بعد از مدتی به هوش آمدم، همه نگران بودند که نکند جانم را از دست داده باشم، بار دیگر در را باز کردند، باز هم با دلی سیر زیارتش کردم. خادم بارگاه از ما برای ماندن دعوت کرد، به خانه‌ای دعوت شدیم که واقعاً حس آرامش خاصی به ما داد، با نهایت عزت و احترام با ما رفتار می کردند. پرسیدم چرا ما را دعوت کردید، پاسخ داد یکی از اقوام شهید

حججی هستیم، به این درک رسیده‌ام که اگر محسن کسی را دعوت کند، آبروی او را هم می‌خرد. (خبرگزاری فارس، تاریخ 1396/8/27)¹

بنده این نوع صحنه‌هایی را که ملاحظه می‌کنید همه را در آینده انقلاب اسلامی می‌بینم، شهداء مظاهر حقیقتی هستند که خداوند از طریق انقلاب اسلامی به این تاریخ عطا فرموده، انقلاب اسلامی است که به آن شهید چنین شخصیتی را داده است، به همان صورتی که به باکری و همت و خرازی داد.

نباید گمان کرد که شما هستید که باید اراده کنید تا آن شخصیت سراغ‌تان بیاید، تنها باید به درون خود نظر کنید تا آن اتفاق را احساس نمائید و آن را پاس دارید. در همین رابطه تشیع‌کننده‌های شهید حججی رابطه‌ی اصیلی را با آن شهید احساس می‌کردند، زیرا مربوط به چیزی بود که در خود آنها اتفاق افتاده بود و دل خود را در گرو آن شهید یافتند، به آن معنا که او را ادامه‌ی هستی خود در این تاریخ احساس کردند.

1- بد نیست به این نکات نیز توجه شود که گفته شده: سر شهید حججی، شور انقلابی نسل سوم را فریاد میزند ... شهید حججی نماینده‌ی نسلی است که نشان می‌دهد به پیروی از امام حسین علیه السلام مقتدای آزادگان جهان سرش را در طبق اخلاص و عقیده‌ی خود گذاشته است. نگاه او در هنگام اسارت و نیز هنگامی که به قربان‌گاه می‌رفت نشان از وقار و سنگینی و سکینه برای ایفای نقش تاریخی او دارد. ملت ما او را هرگز از یاد نخواهد برد و تاریخ نام او را به بزرگی یاد خواهد کرد. محسن جان اضطراب چشمان قاتل و آرامش نگاه تو مرز روشن حق و باطل است.

شگفت‌زدگی خبرگزاری روسی از شجاعت شهید حججی: خبرگزاری اسپوتنیک در گزارشی با عنوان «جابجا شدن مرز شجاعت توسط اسیر ایرانی» نوشت: به تازگی تصویری در شبکه‌های اجتماعی به تحلیل و بررسی گذاشته شده است که در آن نگاه جوان ایرانی به دوربین را نشان می‌دهد که اسیر گروهک تروریستی داعش شده بود. در تصویر منتشر شده، جوان اسیر در دست گروهک تروریستی داعش با خونسردی و شجاعت تمام به روبه‌رو نگاه می‌کند.

ما هنوز متذکر این امر در درون خود نشده‌ایم تا خود آگاهانه به آنچه در ما اتفاق افتاده آشنا شویم.

«وقتی متوجه باشیم رویدادهای تاریخی با نوعی اراده و تدبیر الهی به صحنه می‌آیند و تاریخ به تدبیر الهی صحنه حضور حقیقی است که در افق جان انسان‌های بزرگ سوسو می‌زند و تنها انسان‌های متعالی متوجه می‌شوند خداوند چه تقدیری را برای ما اراده کرده است؛ به اهمیت اراده‌ی انسان‌های بزرگ پی می‌بریم که ماورای همه‌ی تنگنمایی که اشرار ایجاد می‌کنند، تصمیم‌های بزرگی می‌گیرند تا در راستای تحقق اراده‌ی الهی قدم بگذارند.»

نکته‌ی فوق، لبّ کلامی است که باید نسبت به جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی و نقش حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مطرح کرد. این نکته از نکاتی است که لازم است رفقا در مورد آن بحث بکنند که انسان‌های بزرگ را چه کسانی می‌دانند؟ مسلم است که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هرگز نباید در این رابطه از منظر ما خارج شوند، ولی سعی کنید باز موضوع را ادامه دهید و به آن وسعت ببخشید و به امثال شهید حججی نیز نگاه کنید؛ به همسرش می‌گوید: «چون خدا وعده داده است اگر از آن چیزهایی که دوست داری، عبور کنی، چیزهای دوست‌داشتنی‌تر را جلوی تو می‌گذارد و من شما را تو و علی کوچولو را خیلی دوست دارم. اما گویا باید وارد یک تصمیم بزرگ‌تری شوم.» حال عرض بنده آن است که آن تصمیم بزرگ‌تر که او می‌گوید در کجا قرار دارد؟ در مباحث هرمنوتیک داریم که اراده‌های بزرگ ماورای مؤلف یک اثر است، یعنی ماورای شخص به صحنه می‌آید و آن شخص را در برمی‌گیرد و در نتیجه شما با آثاری از افراد رو به‌رو می‌شوید که حکایت از روح تاریخی دارد که آن‌ها در آن تاریخ زندگی

می‌کردند و بزرگی آن افراد آن است که توانسته‌اند آن را درک کنند. در این رابطه اگر به شهید حججی نگاه کنید چیزی بسیار مهم را در مقابل خود می‌یابید و آن تعین اراده‌ی الهی در یک انسان است. انسانی که ماورای تنگنای سیطره‌ی فرهنگ استکباری تصمیمی بزرگ می‌گیرد تا همه‌ی انسان‌ها متوجه تقدیر الهی در آن تاریخ شوند.

با نظر به تصمیمات غیرمعمول در متن یک تاریخ به اهمیت اراده‌ی انسان‌های بزرگی پی می‌بریم که ماورای همه‌ی تنگنایی که اشرا را ایجاد کرده‌اند، متوجه تاریخ دیگری می‌شوند و برای به فعلیت آوردن آن تاریخ خبرهای بزرگی را می‌دهند. با نظر به چنین حرکاتی است که شهید آوینی آن شهید سینه چاک خبر می‌دهد که «شب حیات انسان با انقلاب اسلامی در فجر صادق خویش داخل شده است.»

باز به نظر بنده ما با فهم هرمنوتیکی به اهمیت اراده‌هایی که این انسان‌ها را دربر گرفته و دست به اقدامات بزرگ زده‌اند، پی می‌بریم. اهمیت اراده‌ی انسان‌های بزرگ چیزی است که از یک منظر شهید حججی آینه‌ی آن بود و از منظری دیگر آن شهید اشاره بود به راهی که ما آن راه را که خداوند در این تاریخ در مقابل ما گشوده است گم نکنیم و بتوانیم در راستای تحقق اراده‌ی الهی قدم به میدان آوریم. مانند یاران امام حسین علیه السلام که اگر می‌خواستند برای رفتن به بهشت و دوری از جهنم کار کنند، به راحتی می‌توانستند با اذن آن حضرت از آن معرکه بیرون آیند، ولی آن‌ها در افق جان خود متوجه تاریخی بودند که با حسین علیه السلام در حال وقوع است اراده‌ای که خداوند برای تحقق تاریخی دیگر در جان آن‌ها وزیده بود.

اصحاب اباعبدالله علیه السلام در افق جان خود متوجه تاریخی بودند که با حسین علیه السلام در حال وقوع بود و آن‌ها خواستند ماوراء بهشت و جهنم، بیرون از آن تاریخ نباشند، و حججی‌ها با تاسی به یاران اباعبدالله علیه السلام این مردان بزرگ، خواستند بیرون از تاریخی که با خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در حال وقوع است؛ قرار نداشته باشند. لذا با افقی بس زیبا و غیرقابل توصیف بر اسیرانِ ظلماتِ زمین نگاه می‌کنند و می‌دیدند که دوران آن‌ها سپری شده و تاریخ دیگری در حال وقوع است.

اصحاب امام حسین علیه السلام در کربلا با یزیدی‌ها خصومت شخصی ندارند، آن‌ها چیزی را در افق تاریخ خود می‌نگرند که بسی بالاتر از یزید و یزیدیان است. این ظلماتی است که همه‌جا را گرفته است و باید از بین برود حتی به قیمت شهادت آن بزرگان. اگر انگیزه‌ای آن‌چنان بزرگ مدّ نظر آن‌ها نبود نمی‌توانستند چنین اقدامی را انجام دهند. اگر قرار بود تنها یزید را نابود کنند، راه‌های دیگر هم بود. قضیه مربوط به تحقق تاریخ دیگری است، مثل امروز ما که جاهلیت ثانی عالم را فراگرفته و باید تاریخی در مقابل بشر امروز گشوده شود تا راه توبه را بشناسد و به کلی نوعی دیگر از زندگی را آغاز کند. در این رابطه شهید آوینی متذکر می‌شود:

«حتی اگر هیچ برهان دیگری در دست نداشتم، ظهور انقلاب اسلامی

- و بهتر بگویم، بعثت تاریخی انسان در وجود مردی چون حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» - برای من کافی بود تا باور کنم که عصر تمدن غرب سپری شده است و تا وضع موعود که انتظار اوست، فاصله‌ی چندانی باقی نمانده است.»

هیبت آن‌که خواهد آمد و انتظار انسان را پایان خواهد داد از هم‌اکنون همه‌ی قلب‌ها را فراگرفته است. انقلاب اسلامی فجری است که بامدادی در پی خواهد داشت. حججی‌ها این مردان بزرگ، خواستند بیرون از تاریخی که با

خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در حال وقوع است؛ قرار نداشته باشند. لذا به افقی بس زیبا و غیرقابل توصیف بر اسیرانِ ظلماتِ زمین نگاه می کنند.

به آیه ی 8 سوره ی مائده نظر کنید که می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»، شما مؤمنین در عین قیام برای خدا و گواهی از روی عدالت، دشمنی با کسانی که مانع شدند شما به مسجدالحرام بروید موجب گناه و ترک عدالت از طرف شما نشود، عدالت پیشه کنید که این به تقوا نزدیک تر است. ای پیامبر! شما بالاتر از آن هستید که همسنگ آنها شوید. آنها اسیران ظلمات این دوران هستند و شما بنا دارید راه دیگری را مقابل بشریت بگذارید در همین رابطه رهبر معظم انقلاب در رابطه با شهید حججی می فرماید: «شهید حججی عزیز در دنیایی که روزه های اغواگر صوتی و تصویری فراوانی وجود دارد، چنین درخشید و خداوند او را همچون حججی در مقابل چشم همگان قرار داد.»

با حضور در افقی بس زیبا و غیرقابل توصیف بر اسیرانِ ظلماتِ زمین نگاه کنید تا اگر آن افق دور هم باشد، به جهت حقانیتش نزدیک است. مثل افقی که فرهنگ انتظار در مقابل شیعیان گشوده است و آنها همواره در آن افق زندگی می کنند و یک روز هم نشده که ظلمات دوران آنها را گرفتار یأس از آینده بنماید. افق زیبا یعنی افقی که به جای کینه ها، ایثارها در آن نهفته است.

وقتی کسی وارد زمانه ای شد که آن زمانه، زمانه ی تاریخ انقلاب اسلامی است، دیگر شکست برای او معنا ندارد زیرا نفس حضور در چنین زمانه ای عین پیروزی است و به حیاتی فعال وارد شده، برای درک این حیات آن را مقایسه کنید با دشمنان انقلاب اسلامی و ظلمات و بی آیدگی که آنها را فراگرفته که می خواهند

با به خطر انداختن آینده‌ی انقلاب اسلامی خود را نسبت به بی‌آیندگی‌شان تسلی دهند. در حالی که وقتی ما وارد زمانه‌ی خود شدیم یعنی در راهی که باید طی کنیم پا گذاشته‌ایم و کسی که پای در راه بگذارد هرگز از هدف فاصله ندارد. زیرا انسان یعنی هستی در راه و دیگر هیچ. در این رابطه روایتی که می‌فرماید: «أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ» معنای خود را نشان می‌دهد. فرج یعنی گشودگی و انتظار فرج خود به خود همان گشودگی است. در فضای انتظار فرج، در فضای فرج خود را احساس می‌کنیم، زیرا در صحنه‌ای حاضر می‌شوید که افق رعایت مظلومان و اسیران در آن گشوده است.

باز به این جمله فکر کنید که می‌گوید: «انسان یعنی هستی در راه و دیگر هیچ». اگر انسان یعنی در راه بودن و تنها با در راه بودن خود را به معنا می‌رساند، جز این است که در این تاریخ راه ما راهی است که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در مقابل ما گشود و حججی‌ها رهروان آن راه شدند و به همین جهت که راه را درست انتخاب کردند در مؤثرترین نحوه‌ی زندگی قرار گرفتند، در آن حد که رهبر معظم انقلاب با نظر به تأثیری که شهید حججی بر دل‌ها گذاشت می‌فرماید: خداوند دل‌ها را مجذوب کرد و افراد گوناگونی که زندگی برخی از آنان در ظاهر تناسبی با جهاد و شهادت ندارد، عکس شهید را در دست گرفته و به تشییع او آمدند.

کمتر شهیدی را ما سراغ داریم که این جور خدای متعال او را در چشم همه عزیز کرده باشد. خداوند جوان شما را عزیز کرده است. شهید حججی مثل یک پدیده‌ی باورنکردنی است؛ اگر ما این‌ها را در زمان خودمان ندیده بودیم، به آسانی باور نمی‌کردیم.

با توجه به وجود چنین راهی که عین در معنا بودن است نباید گله‌مند بود که چرا عده‌ای هنوز گرفتار نیهیلیسم دوران مدرنیته هستند. آیا با وجود راهی که شهید حججی در مقابل ما گشوده‌اند دوره‌ی نیهیلیسم به معنایی که بر ما سیطره دارد، نگذشته است؟ در آن حدّ که ما بتوانیم در مؤثرترین نحوه‌ی زندگی قرار بگیریم؟

هنر شهید حججی آن بود که فهمید مؤثرترین راه، راهی است که امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این زمانه پیش روی او گشوده است، و آن راه با بسته‌شدن دفاع مقدس بسته نمی‌شود. بلکه از آن طریق گشوده شد و تا قیام قیامت ادامه دارد. تنها بحث دفاع از کشور سوریه و عراق در مقابل داعشی‌ها نیست بلکه حضور در یک مرحله و در یک ورق دیگر از صحیفه‌ی تاریخ انقلاب اسلامی است در حالی که دوران حضور انقلاب اسلامی هنوز درست تبیین نشده است و ورق‌های متعددی در مقابل ما می‌گشاید. وای اگر شهید حججی به ظهور نمی‌آمد و ما گمان می‌کردیم دوره‌ی انقلاب اسلامی تمام شده و بی‌حساب نیست که رهبر معظم انقلاب فرمودند: «شهید حججی عزیز حجت خداوند در مقابل چشم همگان شد. خداوند شهید حججی را سخنگوی شهیدان کرد.» گویا او حجت بالغه شد برای آن که معلوم شود ما راه‌هایی در پیش داریم و تا در راه هستیم معنای خود را احساس می‌کنیم و نه تنها از نیهیلیسم آزادیم، بلکه هر آن با فرجی بعد از فرجی روبه‌رو هستیم.

سخت باید امیدوار بود که از طریق این مردان بزرگ، «امید» به تاریخ ما برگردد و وظیفه‌ی ما امروز آن است که متذکر این راه باشیم و از این طریق به خود معنا ببخشیم و از زندان پوچی دوران به در آییم.

معنابخشیدن به خود یکی از اساسی‌ترین کارهایی است که ما نباید از آن غفلت کنیم. شما با نظر به سیطره‌ی غرب در جایی قرار دارید که عموماً همه‌ی

معنابخشیدن‌ها به بن‌بست رسیده است. تا یک زمانی می‌گفتیم آقا اگر این کار را بکنیم معنای خودمان را پیدا می‌کنیم. بنده زمانی می‌گفتم که اگر مثلاً بتوانم به کمک برهان‌های لازم شبهات خود را برطرف کنم به معنایی که می‌خواهم می‌رسم و اتفاقاً هم می‌رسیدم. مثلاً برهان صدیقین را در جان خود حس می‌کردم به طوری که گویی همه‌ی راه‌ها به سویم گشوده شده بود. احوالات خوبی داشتم. بعد یک زمانی می‌گفتم وقتی به معنای مطلوب خود می‌رسم که نسبت به معارف دینی آگاهی لازم را پیدا کنم و یا تفسیر المیزان را خوب مطالعه کنم و اتفاقاً هم می‌رسیدم. ولی آرام‌آرام مشخص شد که در شرایطی قرار داریم که بسیاری از آن راه‌های معنابخش کافی نیست دیگر شما امروز نمی‌توانید بگویید اگر ما برهان صدیقین یا معرفت نفس را کار کنیم به معنا می‌رسیم. عرض بنده آن است که برهان صدیقین و معرفت نفس لازم است ولی کافی نیست. اگر مردم را تا معرفت نفس نگاه داریم باز هم چیزی نمی‌گذرد که با نحوه‌ای دیگر از بی‌معنایی روبه‌رو می‌شوند، زیرا هنوز بن‌بست‌ها گشوده نشده است. وقتی عرض کردم معرفت نفس کافی نیست، از قول من گفتند طاهرزاده گفته معرفت نفس به درد نمی‌خورد؛ عرض بنده آن است امروز معرفت نفسی که تا مدتی پیش کافی بود و شما به کمکش با حقیقت روبه‌رو می‌شدید، کافی نیست به جهت نیازی که دارید برای انس با ابعاد دیگری از حقیقت. در بحث «معرفت نفس و مراحل رجوع به حقیقت این تاریخ» می‌گوییم معرفت نفس خود تحولاتی دارد. امروز معرفت نفس یعنی تا آن‌جا جلو برویم که خود را در قبضه‌ی اراده‌ی الهی برای تحقق انقلاب اسلامی احساس کنیم. این هم معرفت نفس است در حالی که ابتدای امر معرفت نفس در آن حد بود که شما نسبت خودتان را با خدا حضوری کنید. ولی در حال حاضر، خدای دیگری به سراغ شما آمده است، خدایی که می‌گوید نسبت من با خودت را

در تحقق تاریخ انقلاب اسلامی حضوری کن و این یک وسعتی است که از آن کار می آید. به هر حال گوهر اصلی این بحث این شد که امروز برای معنابخشیدن به خود شهید حججی برای ما راهی ارزشمند گشوده است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته